

**موضوع:** صلاه/واجبات و ارکان /تعیین مصداق و مفهوم رکن

فهرست مطالب:

[ارکان نماز 1](#_Toc50898294)

[کلام آقای سیستانی 2](#_Toc50898295)

[نسبت بین رکن و فریضه: عموم و خصوص من وجه 2](#_Toc50898296)

[کلام مرحوم آقای حکیم: اراده اختیاری نیست که متعلق امر باشد لذا نیت نه جزء نماز است نه شرط 3](#_Toc50898297)

[اشکالات مرحوم آقای خوئی 3](#_Toc50898298)

[اشکال اول: اراده ارادیه است 3](#_Toc50898299)

[قول مرحوم حکیم مستلزم جبر است 3](#_Toc50898300)

[اشکال دوم: تحت اختیار نبودن فرضی اراده، نمیتواند مانع شرطیت نیت شود 4](#_Toc50898301)

[مناقشه 4](#_Toc50898302)

[اشکال سوم: اختیاری بودن اتیان فعل به داعی امتثال امر و کفایت همین امر 4](#_Toc50898303)

[مناقشه 4](#_Toc50898304)

[فصل فی النیة 5](#_Toc50898305)

[عدم وجوب اخطار بالبال 5](#_Toc50898306)

[استدلال محقق خویی به روایت "الصلاة اولها التکبیر و آخرها التسلیم" 5](#_Toc50898307)

[کلام آقای سیستانی: قصد قربت یعنی انشاء اضافه عمل به خدا 6](#_Toc50898308)

[سه وجه برای اثبات مسلک اخطار 6](#_Toc50898309)

[جواب آقای سیستانی از این وجوه 7](#_Toc50898310)

[لزوم وجود داعی الهی علاوه بر انشاء اضافه فعل به خدا 9](#_Toc50898311)

# ارکان نماز

صاحب عروه فرمود واجبات نماز یازده تا است،‌پنج تای از آن ها رکن است: قیام در نماز رکن است، نیت رکن است، تکبیرةالاحرام رکن است، رکوع و سجود هم رکن است. البته این ارکان مربوط به داخل نماز است و الا وضوء هم رکن است استقبال قبله هم رکن است وقت هم رکن است. آن واجبات داخلیه نماز یازده تا است و ارکانش هم پنج تا است.

## کلام آقای سیستانی

آقای سیستانی فرمودند مبادا به جای این تعبیر به ارکان تعبیر کنید به فرائض. فرائض آن هایی است که خدا در قرآن بیان کرده. نوع فرائض اینطور هستند که ارکان هستند. بر اساس قانون السنة ‌لاتنقض الفریضة‌ آن واجب هایی که ترک سهوی آن مبطل نماز نیست معمولا آن هایی هستند که سنن هستند، السنة لاتنقض الفریضة ولی نوعا اخلال به فرائض مبطل صلات است.

## نسبت بین رکن و فریضه: عموم و خصوص من وجه

اما این کلیت ندارد،‌نسبت بین فریضه و رکن عموم و خصوص من وجه است. سجده واحده فریضه است در قرآن بیان شده ولی رکن نیست چون در روایت داریم لاتعاد الصلاة من سجدة. از آن طرف تکبیرة الاحرام طبق حدیث خصال سنت است، التکبیر سنة ولی روایت داریم من نسی تکبیرةالاحرام اعاد الصلاة. پس می تواند یک فریضه ای باشد که ترک سهوی آن مبطل نماز نباشد طبق دلیل خاص و آن عبارت از سجده واحده است و می تواند چیزی سنت باشد، در قرآن بیان نشده باشد مثل تکبیرةالاحرام ولی ترک سهویش طبق نص خاص مبطل صلات باشد.

ما اصل فرمایش ایشان را قبول داریم، بالاخره نصوص خاصه را هر چه بود ما باید در نظر بگیریم اما اینکه التکبیر سنة در خصال بیان شده بود، در خود فقیه نقل می کند از زراره همین حدیث را که لاتعاد الصلاة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود ثم قال القراءة سنة و التشهد سنة و لاتنقض السنة الفریضة. من لایحضره الفقیه جلد 1 صفحه 339. سند صدوق به زراره صحیح است. در مشیخه فقیه می گوید و ما کان فیه عن زراره فقد رویته عن ابی عن الحمیری عن محمد بن عیسی بن عبید و الحسن بن ظریف و علی بن اسماعیل بن عیسی کلهم عن حماد بن عیسی عن حریز عن زراره. صدوق در فقیه التکبیر سنة را ذکر نکرده،‌در خصال ذکر شده، حالا نسخ خصال بر فرض اطمینان پیدا کنیم که خطایی در آن رخ نداده، ولی ظاهر این است که صدوق اگر التکبیر سنة بود در فقیه هم ذکر می کرد. خود صدوق بیاید در خصال که کتاب فقهی نیست التکبیر سنة را بیاورد،‌در فقیه که کتاب فقهی است این را سقط کند این عرفی نیست. لااقل طبق مبنای آقای سیستانی که حجیت خبر ثقه را مشروط می دانند به افاده وثوق و اطمینان،‌چه جور ایشان اطمینان پیدا می کند به این نقل خصال و تمسک می کند به این تعبیر التکبیر سنة برای اینکه تکبیرة الاحرام سنت است؟

## کلام مرحوم آقای حکیم: اراده اختیاری نیست که متعلق امر باشد لذا نیت نه جزء نماز است نه شرط

راجع به اینکه واجبات نماز یکیش نیت است، آقای حکیم اشکال کرد فرمود اصلا نیت شرعا نه جزء نماز است نه شرط نماز. چرا؟ برای اینکه نیت یعنی اراده نماز، اراده اختیاری نیست که متعلق امر باشد. بله دخیل در تحصیل ملاک نماز هست به نحو شرط متأخر اما امر شرعی برود روی نیت یعنی اراده نماز، این غیر معقول است. چون اگر اراده ارادیه و اختیاریه باشد تسلسل لازم می آید. چیزی ارادی است که به او اراده تعلق بگیرد،‌مگر اراده به خود خود اراده می تواند تعلق بگیرد؟

### اشکالات مرحوم آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی سه تا اشکال کرده به آقای حکیم.

#### اشکال اول: اراده ارادیه است

فرموده: اولا: اراده ارادیه است بنفسها. اراده به معنای شوق که نیست که بگویید غیر اختیاری است. اراده یعنی صرف القدرة فی ایجاد الفعل. صرف قدرت در ایجاد فعل تحت اختیار انسان است،‌انسان فاعل بالسلطنة است. در ارادی بودن اراده نیاز نیست که یک اراده دیگری به او تعلق بگیرد،‌ارادی بودن افعال به اراده است اما ارادی بودن اراده به خودش است یعنی ما ایجاد می کنیم اراده را نه به اراده دیگر، هرگاه اعمال سلطنت می کنیم ایجاد می کنیم اراده را.

#### قول مرحوم حکیم مستلزم جبر است

این اشکال اول اشکال درستی است. اراده انسان اگر خارج از اختیار انسان باشد لبّش به جبر بر می گردد. آن وقت هر فردی می تواند بگوید من اراده گناه در اختیارم نبود، گناه کردم چون اراده کردم گناه بکنم. اراده علت تامه است برای این گناه‌ و تخلف معلول از علت تامه محال است. می گویند چرا اراده کردی گناه بکنی؟‌ می گوید اراده که دیگر در اختیار من نیست. سبب تام اراده در نفس من منقدح شد،‌اراده در نفس من شکل گرفت. اگر این علت تامه اراده در نفس سلمان و ابوذر هم محقق می شد آن ها اراده گناه می کردند.

ولی این بازگشتش و مآلش به جبر حقیقی است. یعنی هیچکس دیگر مسئول از اعمالش نیست، گناه هم که می کند ناشی از شقاوت ذاتیه اش است. خدا او را خلق کرده، ذاتش شقی بود خدا او را خلق کرد، سلمان و ابوذر هم سعید بودند خدا آن ها را خلق کرد. اگر اراده غیر ارادیه باشد این بازگشتش لبّا به جبر است و خلاف وجدان است. آنی که اراده می کند می تواند اراده نکند. شمر که اراده کرد امام حسین علیه السلام را به قتل برساند می توانست اراده نکند. و الا اگر اینجور بگوییم روز قیامت می گوید خدا! به من می گویی چرا امام حسین را کشتی، اراده کردم قتل امام حسین را، می شد تخلف پیدا کند معلول از علت تامه؟ مراد تخلف از اراده با فرض تهیأ سایر مقدمات آن نمی توانست بکند. سایر مقدمات فعل که فراهم بود، مانده بود اراده من،‌من هم اراده کردم فعل محقق شد، نمی شد نشود. خدا هم می گوید چرا اراده کردی قتل امام حسین را؟ شمر هم می گوید دیگه این را از من نپرس. من نقشی ندارد در اراده قتل امام حسین. تو من را آفریدی من هم شقی هستم، نه خلقت خودم دست خودم بود نه شقاوت من. شمر یعنی کسی که اراده می کند قتل امام حسین را، دست خودش هم نیست. واقعا چه جوری این شمر را مجازاتش کنند؟ جزاء بما کانوا یعملون.

#### اشکال دوم: تحت اختیار نبودن فرضی اراده، نمیتواند مانع شرطیت نیت شود

مرحوم آقای خوئی فرموده است: بر فرض اراده تحت اختیار انسان نباشد، جزء الواجب نمی تواند بشود، شرط الواجب که می تواند بشود. مگر وقت شرط الصلاة نیست؟ غیر اختیاری هم هست. شرط واجب که اشکالی ندارد غیر اختیاری باشد،‌جزء واجب نمی تواند غیر اختیاری باشد.

##### مناقشه

این فرمایش ناتمام است. شرط الواجب اگر غیر اختیاری باشد باید شرط الوجوب بشود. مگر می شود چیزی شرط الوجوب نباشد شرط الواجب باشد در عین حال غیر اختیاری باشد؟ شرط الواجب یعنی آنی که مولی از من طلب می کند تحصیل آن را. اگر مولی بگوید هر گاه وقت داخل شد واجب است بر تو نماز در داخل وقت،‌بله مشکلی نیست، شارع طلب نکرده است تحصیل وقت را. اما در اراده شرط وجوب قرار داده نشده اراده نماز،‌شرط واجب است یعنی آنی است که باید تحصیل بشود، اینکه نمی شود غیر اختیاری باشد. پس این اشکال دوم آقای خوئی به مرحوم آقای حکیم وارد نیست.

#### اشکال سوم: اختیاری بودن اتیان فعل به داعی امتثال امر و کفایت همین امر

آقای خوئی فرمودند: جناب آقای حکیم! اراده چه ربطی دارد به قصد قربت؟ اراده اصلا بگوییم خارج از اختیار است،‌بحث ما در اتیان فعل است به داعی امتثال امر، اتیان فعل به داعی امتثال امر قطعا اختیاری است. گیرم اراده اختیاری نباشد، ما که بحث در اراده نمی کنیم.

##### مناقشه

این فرمایش آقای خوئی هم ناتمام است. برای اینکه قصد قربت یک نحو از انحاء اراده است. قصد قربت یعنی اراده نماز ارادةً ناشئةً من امر المولی. کسی که می گوید اراده غیر ارادیه است تمام انحاء اراده را می گوید غیر ارادیه است چه فرق می کند. اگر بگوییم اراده غیر اختیاریه است، اراده ناشئه از محرکیت امر مولی هم اراده است، او هم غیر اختیاریه می شود.

پس عمده در اشکال به آقای حکیم همان اشکال اول آقای خوئی است.

## فصل فی النیة

فصل فی النیة و هی القصد الی الفعل بعنوان الامتثال و القربة و یکفی فیها الداعی القلبی و لایعتبر فیها الاخطار بالبال و لا التلفظ.

### عدم وجوب اخطار بالبال

در اینکه اخطار قبل از شروع در نماز واجب نیست شکی نیست. اینکه ما قبل از الله‌اکبر واجب باشد اخطار تفصیلی بکنیم که می خواهیم امر خدا را امتثال کنیم، این قطعا لازم نیست.

#### استدلال محقق خویی به روایت "الصلاة اولها التکبیر و آخرها التسلیم"

به قول آقای خوئی روایت وقتی می گوید الصلاة اولها التکبیر و آخرها التسلیم، ‌معنایش این است که قبل از تکبیر چیزی واجب نماز نیست. نفرمود اولها الاخطار بالبال. بله، تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم آن روایات دیگری است به آن ها استدلال نمی کند ایشان. در روایت داریم اولها التکبیر و آخرها التسلیم، [گرچه] سندش مرسل است. آقای خوئی استدلال می کند می گوید الدلیل قام علی خلافه حیث دل علی ان اول الصلاة التکبیر و آخرها التسلیم.

روایاتی که می گوید تحریمها التکبیر، آقای خوئی به آن ها استدلال نمی کند. چون اخطار بالبال سبب این نمی شود که انسان حرام باشد بر او حرف زدن و امثال آن. این تکبیر است که سبب تحریم تکلم و مانند آن می شود. ایشان استدلال می کند به بعضی از روایات که مفادش این است که اولها التکبیر.

یک وجه دیگر هم آقای خوئی ذکر می کند می گوید اگر بناء بود نیت به معنای اخطار بالبال اول صلات بود پس بقیه نماز را لازم نبود به قصد قربت بخوانیم. اول نماز اخطار بالبال می کردیم ادامه اش را هم بدون قصد قربت اگر کسی می خواند باید بگوییم نمازش صحیح است. البته بهترین استدلال همین است که بگوییم عدم الدلیل و الا ممکن بود یکی بگوید هر دو باید باشد هم اخطار بالبال باشد در اول شروع در نماز و هم استدامه نیت تا آخر نماز. عمده این است که ما دلیلی بر لزو اخطار نیت در ابتداء نماز نداریم،‌خلاف اطلاقات است کسی بگوید اول نماز باید اخطار کرد به ذهن قصد نماز و قصد قربت را.

نیت یعنی قصد قربت و لو ارتکازا. همین که انسان عملش ناشی باشد از داعی قربی و قصد عنوان نماز را هم داشته باشد کافی است و لو التفات تفصیلی به آن نداشته باشد، ما دلیلی بر لزوم التفات تفصیلی به نیت نداریم.

#### کلام آقای سیستانی: قصد قربت یعنی انشاء اضافه عمل به خدا

آقای سیستانی فرمودند ما در بحث وضوء مسلک اخطار را فی الجملة تقویت کردیم ولی الان که رسیدیم به کتاب الصلاة پشیمان شدیم. ایشان می فرمایند: البته آن مسلک اخطاری که ما در بحث وضوء می گفتیم این بود که می گفتیم نشوء اراده از داعی الهی لازم نیست؛ مهم این است که انسان انشاء کند که این عملم برای خدا است. می گفتیم قصد قربت نیاز به اخطار دارد یعنی انشاء باید بشود و صرف اینکه اراده ما ناشی از داعی الهی است نه لازم است نه کافی است. قصد قربت این است که ما انشاء کنیم که عمل مان مضاف به خدا است.

##### سه وجه برای اثبات مسلک اخطار

 بعد می فرمایند چند تا شاهد هم داشتیم بر این مدعای خودمان. حالا ما سه شاهدش را عرض می کنیم:

###### وجه اول

شاهد اول: ایشان می فرمایند ما می گفتیم بسیاری از افراد در روزه ملتفت نیستند به برخی از مبطلات صوم و داعی الهی بر ترک آن ها در نفس شان نیست. فقط انشاء می کنند می گویند ما برای خدا روزه می گیریم و الا مثلا ترک قیء برای خدا می کنم، ترک حقنه،احقتان به مایع برای خدا می کنم، این اصلا نبوده. آنی که هست این است که اضافه می کنند مردم روزه شان را به خدا می گویند برای خدا روزه می گیریم. و چه بسا در کل روز خواب باشند. حالا ممکن است کسی در کل روز خواب باشد،‌این پیش می آید برای بعضی ها، اما در وقوف ایشان می گویند برای خیلی ها پیش می آید. وقوف در عرفات وقوف در مشعر خواب است، لااقل اول وقت که وقوف واجب را مردم قصد می کنند این خواب است. اما قبل از خواب اضافه کرده این وقوفش را در عرفات به خدا بعد گرفته خوابیده. اینکه در خواب اراده ندارد که بگوییم اراده اش ناشی است از داعی الهی. این وجه اول ایشان.

###### وجه دوم

ایشان می فرمایند: روزه مستحب را می شود در وسط روزه نیت کرد یا روزه قضا را می شود قبل از اذان ظهر نیت کرد. تا حالا شما ترک مفطرات کردید عن داع الهی؟ ممکن است چنین نباشد و ترک مفطرات عن داع الهی نباشد. منتها از همین الان اضافه می کنید عمل تان و این صوم تان را به خدا اضافة تذلیلة. انشاء می کنید که این روزه برای خدا است.

###### وجه سوم

وجه سومی که ایشان ذکر کرده برای اثبات مسلک اخطار. فرموده افراد زیادی هستند ملاکات عبادات را می فهمند، می فهمد نماز ملاک دارد،‌می فهمد روزه ملاک دارد و دوست دارد آن ملاک تحصیل بشود، طبق اینکه بگوییم قصد قربت یعنی نشوء الارادة عن داع الهی، این اخلاص ندارد این آقا چون نشوء اراده اش از داعی الهی است و از وجود آن ملاک ها در این عبادت. اگر ما بگوییم قصد قربت عبارت است از نشوء اراده به این فعل از داعی الهی باید اخلاص هم داشته باشد شخص در قصد قربتش. این آقا که توجه دارد به وجود ملاکاتی در نماز و روزه و زکات و این ها، این با این بیان دیگه اخلاص ندارد. خمس می دهد می گوید برکت مالم زیاد می شود. روزه می گیرد برای اینکه روزه فوائدی دارد. ولی اگر بگوییم قصد قربت همان اضافه انشائیه عمل است به خدا،‌انسان در ذهنش دیگه اضافه نمی کند این عملش را به وجود آن ملاکات،‌اضافه می کند به خدا.

##### جواب آقای سیستانی از این وجوه

بعد ایشان فرمودند ما از این مسلک اخطار عدول کردیم چون این وجوه قابل جواب است.

###### صوم یعنی ترک منضم الی العزم

 اما وجه اول که می گفتیم انسان نسبت به بعضی از مفطرات اصلا توجه ندارد تا بخواهد ترکش کند به داعی الهی، جوابش این است که صوم فقط ترک مفطرات که نیست، صوم ترک مفطرات است عن عزم،‌عزم بر ترک مفطرات هم شرط است. یعنی از زمانی که واجب است نیت باید از آن موقع عازم باشد بر ترک مفطرات نه اینکه عملا ترک کند مفطرات را و لو با تردید. پس صوم می شود ترک منضم الی العزم. ترک منضم الی عزم ترک مفطرات می تواند ناشی باشد از داعی الهی. ایشان می گویند صوم وقتی شد ترک المفطرات عن عزم، عزم بر ترک مفطرات، این آقایی که تصمیم می گیرد و لو اجمالا مفطرات را مرتکب نشود این تصمیمش بخاطر خداست، ناشی است از داعی الهی، چه کار داریم که ترک اتفاقی بعض مفطرات به داعی غیر الهی است. در حالت روزه عازم می شود و تصمیم می گیرد ترک کند این مفطرات را، این تصمیمش بخاطر خدا است.

پس وجه اول را ما جواب می دهیم. وجه اول این بود که افرادی هستند ترک می کنند بعض مفطرات را و لو خدا نگفته باشد. حالا در غیر ماه رمضان مگر افراد تعمد در قیء دارند؟ یا احتقان به مایع می کنند؟‌ جوابی که ایشان می دهد می گوید تصمیم بر ترک این ها بخاطر خدا است در ماه رمضان، ناشی است از اراده بر اینکه تصمیم می گیرم ترک کنم مفطرات را به داعی الهی.

و اما اینکه ما مسلک اخطار را تقویت می کردیم می گفتیم در وسط روز اگر نیت کنیم در روزه قضا تا قبل از ظهر در روزه مستحب تا قبل از غروب این هم کافی است با اینکه تا حالا ما اراده ترک مفطرات عن داع الهی نداشتیم. جوابش این است که مجموع من حیث المجموع را باید حساب کرد. بخشی از روز ترک کردیم مفطرات به داعی الهی، از صبح تا ظهر بله. اینجور حساب نکنید. مجموع از صبح تا غروب [باید حساب کرد]. بالاخره این مجموعه را به داعی الهی دارد محقق می کند. تا قبل از اینکه امساک کند، مفطرات را بدون داعی الهی ترک کرده بود ، ولی در ادامه تا غروب داعی الهی محقق می شود بر استمرار ترک مفطرات. همین کافی است.

و اما آن وجه سوم: ایشان فرموده: بله،‌ خیلی ها به ملاکات توجه دارند اما آن منشأ اراده شان نمی شود. اگر منشأ اراده شان بشود ما اشکال می کنیم. اگر واقعا کسی اراده روزه اش متاثر باشد از دو عامل: یکی عامل الهی یکی عامل حفظ سلامتی خودش، روزه اش اشکال دارد. ملتزم می شویم. اخلاصش بهم خورده. قصد قربت را ایشان فرمودند ما برگشتیم از اینکه مسلک اخطار هستیم، همان اراده ناشئه از داعی الهی است و در این هم باید اخلاص داشته باشد. اگر بناء باشد اراده اش ناشی باشد از دو عامل و لو دو عامل مستقل، یعنی هم امر الهی او را به صوم می کشاند هم اگر امر الهی نبود بناء داشت امروز از طلوع فجر تا غروب آفتاب امساک کند از مفطرات بخاطر حفظ بهداشت خودش، روزه اش اشکال دارد. ما ملتزم می شویم مگر اینکه حفظ بهداشت را هم به خدا نسبت بدهد بگوید چون خدا ترغیب کرده است به حفظ بهداشت آن مشکل را حل می کند. اما اگر نه، آن داعی غیر الهی به خدا منتسب نشود ما می پذیریم که این عمل ایراد دارد.

التفات به ملاکات ممکن است داعی نشود، ولی اگر داعی مستقل باشد، بدون اینکه انتساب به خدا پیدا کند ، می گویند چرا روزه می گیری می گوید هم خدا گفته هم صوموا تصحوا، من به این دو عامل روزه می گیرم. خب روزه ایراد دارد، ما ملتزم می شویم.

#### لزوم وجود داعی الهی علاوه بر انشاء اضافه فعل به خدا

به نظر ما اینکه ما بیاییم بگوییم مسلک اخطار که قبلا در بحث وضوء آقای سیستانی فرمودند ما تقویت کردیم این باشد که بگوییم اصلا لازم نیست ناشی باشد اراده ما از داعی الهی، این خیلی عجیب است. یک وقت می گویید کافی نیست یک وقت می گویید اصلا لازم هم نیست. همین که من اضافه کنم اضافه اعتباریه و انشائیه بکنیم عملم را به خدا این کافی است، یعنی کاملا محرک من به این عمل یک شیء آخری است غیر از داعی الهی، فقط موقعی که از ترس پدرم بلند شدم نماز صبح می خوانم، منتها آن جوان خلوص نیت داشت می گفت خدایا! نماز می خوانم از ترس پدرم، الله‌اکبر، یکی دیگر نه، می گوید حالا که بلند شدیم از ترس پدرمان می گوید نماز می خوانیم بخاطر خدا. اما محرکش به نماز ترس از پدر است. خب این معلوم است که قصد قربت نیست. اضافه انشائیه عمل به خدا که به تنهایی محقق قصد قربت نیست حتما باید داعی به انجام فعل، داعی الهی باشد. حالا داعی بر داعی بحثش می رسد اما بالاخره باید داعی الهی انسان را به عمل بکشاند.

اما ما یک عرض دیگری داشتیم. ما گفتیم داعی الهی تنها کافی نیست. یعنی علاوه بر اینکه محرک من به این فعل امر خدا باشد،‌باید انشاء هم بکنم و لو در ارتکاز خودم که بخاطر خدا این کار را می کنم. و می گفتیم اگر شخص تلقین بکند که من بخاطر مولی این کار را نمی کنم، مثال می زدیم می گفتیم پدرش گفت آب بیاور این هم از ترس پدر می رود آب بیاورد ولی وقتی می رود آب بیاورد می گوید من بخاطر حرف پدرم آب نمی آورم خودم دوست دارم صبح پیاده‌روی کنم و یک آبی بیاورم. عرفا می گویند این بخاطر پدرش آب آورد؟ و لو محرکش امر پدر است ترس از پدر است اما انشاء نکرده عملش را به اینکه بخاطر پدر این کار را می کنم. قصد قربت در ارتکاز عقلاء این است که عمل را و لو در ارتکازش مضاف بکند به مولی،‌بگوید برای او می آورم نه اینکه صرفا محرک من به این فعل ترس از مولی باشد یا شوق به ثواب مولی باشد ولی در مقام عمل حذف بکنم اضافه این عمل را به خدا.

و لذا ما معتقدیم هم نشوء اراده از داعی الهی باید باشد و هم و لو در ارتکاز مان انشاء بکنیم که این عمل بخاطر مولی است. حداقل این است که قصد خلاف مانع است. کسی قصد کند که من بخاطر خدا این کار را نمی کنم،‌این مانع است. و این ثمره دارد. در بحث تقیید که می گوید من در صورتی این عمل را بجا می آورم که این عمل واجب باشد، اگر مثلا مستحب است من اصلا نمی خواهم امتثال امر خدا بکنم و واقعا هم مستحب باشد، این خودش دارد می گوید اگر مستحب باشد من نمی خواهم امتثال امر خدا بکنم بعد ما بگوییم این عملت صحیح است؟ کسی که قید می زند می گوید این حج واجب است من قصد می کنم بخاطر خدا حج بجا می آورم و الا اگر مستحب باشد من قصد امتثال خدا ندارم،‌آقای خوئی می فرماید حج که رفت شروع کرد به حج حجش صحیح است و لو بفهمد مستحب است. ما آنجا اشکال داریم. ما می گوییم این خودش دارد می گوید اگر مستحب باشد من قصد امتثال امر خدا ندارم، عرف می گوید بخاطر خدا دارد این حج مستحب را بجا می آورد؟ می گوید اگر این حج مستحب است من قصد امتثال امر خدا ندارم می خواهد از یک محذورات فرار کند،‌می خواهد داخل احرام مستحبی نشود که مشکلات برایش دارد. بعد بگوییم تو قصد قربت داشتی؟ این انصافا مشکل است.

پس لازم است دو چیز در قصد قربت: یکی داعی الهی محرک ما باشد به عمل،‌دوم اینکه لااقل قصد عدم امتثال امر خدا نکنیم بلکه بعید نیست بگویید باید قصد امتثال امر خدا و لو اجمالا یا قصد دواعی قربیه که خواهیم گفت داشته باشیم.

کلام واقع می شود در انحاء دواعی قربی. بحث به قول معروف عرفانی خوبی است، صاحب عروه مطرح کرده اینجا. آن ها هم که اهل عرفان هستند حاشیه زدند. ببینیم متن و حاشیه چیه انشاءالله فردا.